

هزاره ی شاهنامه: پاره ی چهارم

افزوده ها در شاهنامه: درآمد

یک

"چنین گویند که سلطان محمود غازی را، روی نیکو نبود. کشیده روی بود و خشک و دراز گردن و بلند بینی و کوسه بود، و بسب آنکه پیوسته گل خوردی، زرد روی بود..."

بدین گونه خواجه نظام الملک، در "سیر الملوک" چهره ی محمود غزنوی را می نگارد.

در پاره ی گزشته، گفتار سعدی در "گلستان" را درباره ی تنگ چشمی محمود غزنوی، که دویست سال پس از مرگ محمود و سد ها فرسنگ دور از خراسان نوشته بشد را بیاوردیم:

"یکی از ملوک خراسان محمود سبکتین را بخواب چنان دید که جمله وجود او ریخته بود و خاک شده مگر چشمان او که همچنان در چشم خانه همی گردید و نظر می کرد. سایر حکما از تاویل این فرو ماندند مگر درویشی که بجای آورد و گفت: هنوز نگرانست که ملکش با دگرانست."

نیز بدانستیم که انوشه روان امیر منصور که پشتیبان فردوسی ورجاوند و کار او بر شاهنامه بود و از فردوسی چنانچون "سیبی تازه" نگهداری می کرد ("همی داشتم، چون یکی تازه سیب/که از باد ناید، بمن بر، نهیب")، به دست مردم گشایان و دژخیمان دربار محمود غزنوی کشته بشد.

بس آشکار بود که فردوسی بزرگوار که در پاره ی "ستایش انوشه روان امیر منصور - پشتیبان فردوسی"، "نهنگ مردم کش"، محمود غزنوی را نفرین می کند ("ستم باد، بر جان او، ماه و سال/کجا، بر تن شاه شد، بد سگال") هیچگاه شاهنامه را به چنین "سوسمار بزرگی" پیشکش نکرده بود و این "پیشکش نامه به محمود" به مانند "در ستایش پیغمبر" و بسیاری بخش های دیگر در شاهنامه، به دست بسیاری مزدور افزوده شده به شاهنامه هستند.

استاد جنیدی، از "تاریخ بیهقی" چنانچون گواه دیگری در این باره سخن میگوید:

"گواه دیگری که نشان از آن می دهد که فردوسی هیچگاه ستایش محمود ناستوده را نکرده است، تاریخ بیهقی است که در زمان محمود و مسعود نوشته شده است. در آن نامه شایسته نگرش، فهرستی از همه سرابندگان مزدور دربار محمودی آمده است و از هر یک نیز سروده ای در ستایش وی پیوسته شده است، و در آنمیان، از فردوسی نامی نیست. چرا؟"

سپس تر دکتر فرعون جنیدی، به این پرسش خردمندانه ی خویش، چنین پاسخ می دهند:

"از برای آنکه در همان روزگار، همگان زنده بوده اند و آگاه... و میدانسته اند که فردوسی نه تنها ستایش وی را نکرده است، که در آغاز و پایان شاهنامه ویرا با گفتار بلند و آراسته خویش خوار کرده و نکوهیده است، و نام و آوازه محمود و پایگاه او در دیدگاه فردوسی چندان پست و بی ارزش بوده است که دیدگاه خویش

را تنها با یک رج در آغاز شاهنامه و یک رج در پایان شاهنامه چنین نمایانده است:

ستم بر جان محمود باد، بنده بی هنری که شهریار شد و پهلوان ما را بگشت!"

دو

پرسش اکنون چنین بود: افزوده ها را چه زمان به شاهنامه اندر کردند؟ پاسخ استاد جریمی چنین باشد: برای درکافت پاسخ می بای " ... به نامه های نزدیک به زمان پهلوان یافتن شاهنامه نگریمیت."

نخستین گواه استاد جریمی، "سیاست نامه" یا "سرالملوک" نبشته ی نظام الملک (408 ماهشمار - 485 ماهشمار ؛ 1018 ترسایبی - 1092 ترسایبی) بُود. یک می داریم "سرملست نامه" را خواجه ابوعلی حسن پور علی نظام الملک کاردان ایزانی که سری سال در دربار الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی بزرگ کاردان و وی چی ه بود، به خواست ملکشاه سلجوقی اندکی پیش از کشته شدنش به دست "اسماعطه لیل" کشته بشد، بنوشت. همان نظام الملک ی که پیشتر بگفتیم در "سرالملوک" پرده از چهره ی محمود غزنوی برداشت و بنوشت او را "غازی را، روی نکو نبود و کوسه بود" و چون "پهسته گل خوردی، زرد روی بود."

استاد جریمی نگارند: "خواجه نظام الملک وزی سلجوقیلان داستان ی از محمود و پهلوانی را که بدو ستم روا داشته شده بود، می گوئی، آنجا که در سرملستنامه از «زدان کوچ و بلوچ» نام برده شده است: «واین کوچ و بلوچ پهسته و لایت کرمان است». ("سرالملوک"، خواجه نظام الملک، ه ی برت دارک، انتشارات علمی فرهنگی، 1364. روی 86)

در وی این روشن بشود که نام کوچ ساختگی است و نبرد کسری با بلوچ و کوچ از افزوده های شاهنامه است. اما در "سرالملوک"، خواجه نظام الملک که پهلوان 484 نوشته شده است سخن از دودمان «کوچ» به همراه بلوچ رفته است."

"پس"، استاد جزئی می افزاید، "شاهنامه ای که در دست نظام الملک بوده است، همراه با افزوده ها بوده است."

نمونه بی دگر: عنصرالمعالی کیکاوس پور اسکندر پور قابوس پور و شمشک پور زطل، نگارنده ی نسک "قابوسنامه" باشد که به آیین زندگی پردازد و بی گمان مطن سالهای 457 تا 462 ماهشمار نگاشته بشده. کیکاوس "قابوسنامه" را در پاطن زندگی برای پند پسرش گیلان شاه در چهل و چهار فرگرد بنگاشت. عنصرالمعالی، در این نسک، از داستان افزوده ی رفتن گشتاسپ به روم و آهنگری در آن سرزمین طه می کند:

"چنانکه گشتاسپ چون از مستقر خویش برفتاد، آن قصه درازست، اما مقصود اینستکه وی بروم افتاد، در قسطنطنیه رفت، با وی هیچ چیز نبود ز دنیوی و عیب می داشت نان خواستن، مگر اتفاق چنان افتاده بود که به کودکی در سرای پدر خویش آهنگران دیده بود که کاردها و بیغ ها و رکاب ها، و دهانه ها کردند، مجاور، و مگر در طالع وی این صناعت اوفتاده بود، هر روز گرد ایشان همی گشتی، و همی دیتی، و این صناعت بپموخته بود، و این روز که بروم در ماند، ه هیچ حظه ندانست، بدوکان آهنگران رفت و گفت، من این صناعت دانم، و بی ا بمزود گرفتند و چندانکه آنجا بود از آن صناعت همی زحمت و بکس زطارش نبود..."

("قابوسنامه" ، عنصرالمعالی، غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی فرهنگی، 1364. روی های 136 - 135)

در گفتمان های آینده خواهیم دانست که این داستانها همگی به شاهنامه ی فردوسی افزود شده اند. چیزی که دانستن آن شاطن بود همانا این باشد که شاهنامه ای که عنصرالمعالی در دست بداشته این بخش افزوده شده را در خود بداشته.

از گفتار بهیوی که بیشتر بگفتیم، دانسته بشد که نه در زمانه ی مسعود و نه محمود غزنوی دست به افزایش شاهنامه بردند. در "تاریخ بهیوی" نه سخنی از فردوسی است و نه ستایش بزرگمرد توس از "نهنگ آدم کش"، محمود غزنوی، که کشنده ی پشتیبان فردوسی و شاهنامه، انوشه روان امی منصور بود.

مسعود غزنوی، فرزند محمود سبکتکین، به سال 432 ماهشماری به دست لشکرطنش، نخست زنداری و سپس کشته بشد. مسعود در دوران فرمانروایی خویش، نه تنها با لشکر کثیری های بسطام خود به هندوستان، آن بوم را بارها چپاول بکرد، که بزرگ کاردان و وی چه خویش، "حسنک وزی"، را که واپسین بزرگ کاردان و وی چه محمود غزنوی بود را به فرمان "خلفه ی بغداد"، به دار آویخت. "حسنک وزی" را که گویند وی چه ای بسطام کاردان بود را به دروغ "قرمطی طاسماعطی" خواندند و به سادگی آن شوربخت را بر سر دار بردند.

چون مسعود غزنوی به سال 432 ماهشماری کشته بشد، فرمانروایی به "مودود" برسرید. پیش از "مودود غزنوی"، لشکرطن مسعود نخست کوشیدند یکی از پسران مسعود را به نام محمد را بر تخت فرمانروایی بنشانند. مودود از این کار لشکرطن آگاه بشد، به غزنین پاتخت غزنوطن بناخت، بگشت و خون های بسطام بریخت و با از مطن بردن تمامی دشمنان خویش، به فرمانروایی رسید.

"زنی الاخبار" ط "تاریخ گردنی" که در گفتار سریم، پاره دویم، از آن و داستان اندوهناک کشته شدن انوشه روان امی منصور پشتیبان فردوسی ط بکردیم، و با زبان دکتز ذ. صفا در "تاریخ ادبلیت در ایان" (نسک نخست)، "... شامل وقایع از ابتدای خلقت تا پان دوره مودود بن مسعود غزنوی «440 - 432» و متضمن اطلاعاتی در تواریخ و اعط و رسوم ملل و حوادث عالم و دارای نثری روان و

ساده است." در همین دوره ی پهلوی زمان غزنویان نگاشته بشد. (443 - 442 ماهشماری)

استاد جزیعی بر این باورند که پس از کشته شدن مسعود به سال 432 و آغاز فرمانروایی مودود و "... با چندان جنگهای خونین و کشتارهای سخت که در تاریخ های بهیوتی و گردیزی آمده است و اندیشه ای از پهلوی را پریشان کرده است، نرم نرم می تواستند، نام محمود را بشاهنامه افزوده، ستایش های سست و گزافه ای را که اکنون در مطن شاهنامه است بدان بپردازند."

چهار

بهیوتی ه بیگاه نام فردوسی را در کنار مزدوران و ستایشگران دروغگوی دربار محمود سبکتکین نگذاشت. پس این ستایش از محمود، گزاف گویی خنده آوری بعین زبیت:

پدر بر پدر بر، پسر بر پسر
همه تاجور باد و بیوزگر!

بدان زمان همه می دانستند که پدر محمود را، با زبان استاد جزیعی، "... که برای فروش آورده بودند، در ریشابور به درمی چند خریده بوده اند!"

آلی همان سرانیده ی مزدور، دیگر سروده های سست و بی برنگ را به شاهنامه بپردازد؟

نمونه بی دگر، پس از گفتار نخستین آغاز می شود:

خداوند نام و خداوند جای
خداوند روزی ده و رهنمای!

استاد جرّعی: " نادرستی این گفتار بهترینگ در رج پنجم شاهنامه خود می نمایند:

ز نام و نشان و گمان برتر است
نگارنده برشده گوهر است

و در این هج گمان نیست که اندیشه گوینده رج نخستین، از گوینده این گفتار
فرسنگها بدور است، زیرا که فردوسی بر بزرگ اندیشه زبکان خویش، که پس از
اسلام زین به گونه ای دیگر روان بوده است، برای خداوند جایگاه و نام و نشان
نمی شناخته و او را برتر از پندار و گمان مردمان می شمرد، چنانکه سعدی زین
پس از دو سده و نیم همین را می گویند:

ای برتر از قلیس و گمان و خلی و وهم
وز هر چه گفته اند و شریح و خوانده ام

مجلس تمام گشت و باخر رسین عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ام

عطار نشابور، رهرو بزرگ جهان اندیشه و عرفان می گویند:

ای بی نشان محض، نشان از که جویت؟
گم گشت در تو هر دو جهان، از که جویت؟"

پنج: آغاز رهنوردی بس دراز

داستان پرداختن شست هزار در هم از سوی محمود سبکتکین تنگ چشم، تنها
افسانه یی بود برای نشان دادن رادی او و این که، با زبان دکتر فریون جرّعی،
"مخواستہ است شست هزار دینار به فردوسی بدهد!!"

استاد جریقی، پس از سری سال رهنوردی در سپهر شاهنامه ی پروردگار سخن، فردوسری ورجاوند، شماره ی مزدورانی که به شاهنامه افزوده اند را پنج سرانیده دانسته اند که "... بدیعکار گمارده بوده اند، زی که شریهء سخن آنان عکسان نیست.

بخش نخست، تا پادشاه ی کخسرو

بخش دوم، پادشاه ی کخسرو تا لهراسپ

بخش سوم، لهراسپ و گشتاسپ

بخش چهارم، اسکندر

بخش پنجم، ساسانین"

نبنشته ی بالا تنها درآمدی کوتاه بر این کار افزانندگان بود. راه ی بس دراز و رهنوردی بس دراز و پر فراز و نشیب و همزمان بسط و شریعی را در پیش رو دارم.

وحید صالحیه

